

گزارشی از کتاب اظهار الحق

مهدی فرمانیان

رحمت الله هندی، اظهار الحق،
تحقیق دکتر ملکاوی، چاپ دوم،
دارالحدیث، قاهره، ۱۴۱۳ ق.

مقدمه

در طول تاریخ اسلام، دفاع از اسلام و پاسخ به شبهات مسیحیان یکی از دلمشغولی‌های عالمان دینی بوده است. در قرن سیزدهم هجری، مسلمانان هند بعد از ورود کمپانی هند شرقی و تسلط انگلیس بر امور اداری هندوستان با فوجی از مبلغان و گروه‌های تبشیری روبه‌رو شدند که در پی اثبات حقانیت مسیحیت و نقد اسلام و پیامبر آن بودند. در این مسیر عالمان دینی وظیفه خود را دفاع از کیان اسلام دیده، با همیاری و همکاری هم به نقد مسیحیت و پاسخ به ایرادات آنها پرداختند. یکی از مشهورترین این آثار، کتاب اظهار الحق، تألیف شیخ رحمت الله هندی است که به زبان عربی در سال ۱۲۸۰ قمری به نگارش درآمد و در سال ۱۲۸۴ قمری به چاپ رسید.

کتاب اظهار الحق یکی از مهم‌ترین ردیه‌هایی است که در قرون اخیر علیه مسیحیت تصنیف گردیده و ردیه‌نویسان پس از آن، از وی مطالبی نقل کرده‌اند.

مرحوم علامه محمدجواد بلاغی نیز در کتاب الهدی الی دین المصطفی به کرات از اظهار الحق مطالبی نقل کرده^۱ که نشانه اهمیت و تأثیر کتاب اظهار الحق بر خلف خویش است. این کتاب چاپ‌های متعددی دارد (فراتر از ده چاپ) که بهترین چاپ آن به تحقیق دکتر محمداحمد خلیل ملکاوی در چهار جلد در مصر صورت گرفته است. دکتر ملکاوی در مقدمه مفصل خویش به مباحثی همچون هند در قرن سیزده، زندگانی شیخ رحمت الله هندی، دلیل تألیف اظهار الحق، چاپ‌های کتاب، ترجمه اظهار الحق به دیگر زبان‌ها، روش تصحیح کتاب و یافتن نسخه دست‌نوشته مؤلف، می‌پردازد و می‌نویسد: «کتاب حاضر با نسخه دست‌نوشته مؤلف که در مکه موجود است و چاپ اول آن که توسط مؤلف مقابله شده، تطبیق داده شده، و اکثر آثاری را که مؤلف در این کتاب مورد استناد قرار داده، بررسی نموده و تطبیق داده‌ایم».

زندگانی ملا رحمت الله هندی

رحمت الله بن خلیل هندی که نسبش به عثمان خلیفه سوم می‌رسد، در سال ۱۲۳۳ ق/ ۱۸۱۸ م در دهلی در خانواده‌ای علمی به دنیا آمد و نزد پدر خویش و دیگر اساتید تلمذ نمود و زبان فارسی، عربی و اردو را آموخت. وی در سال ۱۲۷۰ ق به مناظره با مسیحیان پرداخت و با فاندنر رئیس کشیشان و مبلغان مسیحی در هند و مؤلف کتاب میزان الحق (در رد اسلام) در مجلس عمومی مناظره کرد. وی در این مناظره از فاندنر اقرار گرفت که در هشت موضع از کتاب مقدس تحریف صورت گرفته و چهل مورد اختلاف اساسی در عبارات آن وجود دارد. فاندنر مناظره را نیمه تمام رها کرد و گفت: «تثلیت به عقل ثابت نمی‌شود، بلکه به کتاب است و اگر کسی حقانیت انجیل را نپذیرد، نمی‌توان با او درباره تثلیت بحث نمود» (ص ۴۱ مقدمه). ملا رحمت الله هندی این مناظرات را به صورت مکتوب درآورد و به زبان فارسی و اردو به چاپ رسانید. او در قیام مسلمانان علیه انگلیس در سال ۱۸۵۷ م/ ۱۲۷۳ ق شرکت کرد و مورد تعقیب قرار گرفت، لذا در سال ۱۲۷۸ ق مخفیانه به مکه عزیمت نمود و مدرسه صولتیه را در مکه

۱. رک: الهدی الی دین المصطفی، ترجمه سیداحمد صفایی، ص ۳۴، ۳۶، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۲۳، ۵۰۱، ۶۱۳... (به عبارتی می‌توان کتاب مرحوم بلاغی را رد اظهار الحق دانست، زیرا مرحوم بلاغی در مقدمه کتاب می‌نویسد: کتابی به نام الهدایه به رد اظهار الحق پرداخته... که آن را برخلاف آیین تحقیق... یافتم. لذا ب نغزش پرداختم).

تأسیس کرد که هنوز باقی است.

وی در مکه به تألیف کتاب اظهار الحق پرداخت و آن را در سال ۱۲۸۰ ق به پایان برد و در سال ۱۲۸۴ ق به چاپ رساند. رحمت الله هندی در سال ۱۳۰۸ ق در مکه از دنیا رفت.

مقدمه مؤلف

رحمت الله هندی در مقدمه کتاب، به نحوه ورود خود به این مباحث اشاره کرده، می نویسد: «بعد از ورود انگلیس به هند، کشیشان به تبلیغ مسیحیت پرداختند و رسائلی در رد اسلام نوشتند و بین عوام پخش کردند. من نامه ای نوشته، درخواست مناظره کردم. مناظره در سال ۱۲۷۰ ق در اکبرآباد برپا شد و پیروزی در بحث تحریف و نسخ با ما بود. سپس به مکه آمدم و شیخ احمد بن زینی دحلان از من درخواست کرد که این مطالب را به زبان عربی بنویسم، لذا اسمش را اظهار الحق گذاشتم».

نویسنده متذکر می شود که اکثر مطالب را از آثار پروتستانها آورده؛ زیرا پروتستانها در هند مسلط بودند. وی به غیر از ترجمه های عهد عتیق و جدید، به چندین تفسیر کتاب مقدس مراجعه کرده، در سراسر کتاب از آنها نقل قول می کند. وی در ادامه به نقد عبارات میزان الحق پرداخته، اشتباهات تاریخی و نقل قول های اشتباه وی را متذکر می شود.

باب اول: در بیان کتاب های عهد عتیق و عهد جدید

باب اول خود دارای چهار فصل است که فصل اول پیرامون نام و تعداد کتاب های عهد عتیق و جدید است. نویسنده در این فصل به تفصیل به سی و هشت کتاب عهد عتیق پرداخته، بعد از ذکر نام آنها می گوید: این سی و هشت کتاب نزد جمهور قدمای مسیحی معتبر بوده است، ولی در نُه کتاب بعدی عهد عتیق اختلاف هست. اما از کتاب های عهد جدید بیست کتاب و رساله در نزد تمام مسیحیان اعتبار دارد، ولی در مورد هفت کتاب اختلاف وجود دارد. در سال ۳۲۵ م تمام کتب و رسائل عهد عتیق - اعم از متقن و مشکوک - پذیرفته شد و در سال ۳۶۴ م هفت کتاب مشکوک عهد جدید نیز قبول شد و در سال ۳۹۷ م شورایی برگزار شد که در تاریخ با عنوان شورای کارتاژ از آن یاد می شود. در این شورا هفت کتاب دیگر به عهد جدید اضافه شد. شورا های بعدی مثل شورای فلورانس و ترنت حکم شورای کارتاژ را تأیید کردند و عهد جدید صورت نهایی خود را

یافت و هزار و دویست سال این کتب مشکوک، در نزد مسیحیان الهام و وحی تلقی شد تا این که پروتستان ها ظهور کردند و هفت کتاب مورد پذیرش شورای کارتاژ را رد کردند. بنابراین بیست و سه کتاب از مجموعه کتاب های عهد عتیق و عهد جدید تا سیصد سال از کتاب های مشکوک بود و در الهامی بودن آنها شک، اما با چند شورا، وحیانی شد و هزار و دویست سال به آن عمل گردید، ولی دوباره هفت کتاب از حیّز انتفاع خارج گردید و از اعتبار ساقط شد. وی نتیجه می گیرد که دینی که در الهام و وحی بودن کتاب هایش شک است، چگونه خود را حق می داند؟!

فصل دوم: عدم تواتر در اسناد کتاب های عهد عتیق و عهد جدید؛ در این فصل نویسنده به نکته ای دقیق اشاره کرده، می گوید: «هنگامی کتابی آسمانی و واجب التسلیم است که یقین داشته باشیم که این کتاب از فلان پیامبر و به سند متصل بدون تغییر و تبدیل به دست ما رسیده است، اما هیچ یک از کتاب های عهد عتیق و عهد جدید این شرط را ندارند، پس چگونه مسیحیان ما را به پذیرش آن فرامی خوانند؟ توضیح آن که:

۱. عهد عتیق و بالاخص تورات سند متصل ندارد؛ زیرا تا زمان حضرت موسی (ع) سندش، منقطع است. تورات در حمله بخت النصر از بین رفت و عزرا آن را بازنویسی کرد. عزرا آنچه را به صورت شفاهی از احبار شنیده بود، از نو صورت بندی کرد و تورات را بازسازی نمود.

در تمام تورات به صیغه غایب از حضرت موسی (ع) یاد شده است؛ حال چگونه می توان دیدگاه یهودیان را پذیرفت که تورات از تصنیفات حضرت موسی (ع) است. این تورات بنا به تصریح برخی از شارحان و مفسران کتاب مقدس، پانصد سال بعد از رحلت موسی (ع) نوشته شده است. از مطالعه تورات نیز به دست می آید که یهودیان در اورشلیم اند و حال آن که تورات در صحرای سینا نازل گردیده است و نکته پایانی این که در سفر تثئیه آمده است که تورات را بر سنگ بنویس؛ چگونه می توان مطالب پنج سفر کنونی را بر سنگ نوشت؟

مؤلف در ادامه به اشتباهات عددی و تاریخی تورات پرداخته، می پرسد: چگونه امکان دارد وحی باشد و این همه اشتباه داشته باشد؛ بنابراین می توان نتیجه گرفت که «دلیل قطعی ای بر نگارش تورات به دست حضرت موسی (ع) وجود ندارد» (ص ۱۲۸). حال تورات این بود؛ حال کتاب های دیگر عهد عتیق از تورات بدتر است. تاکنون نه اسم

مصنف اکثر کتاب‌های عهد عتیق مشخص است و نه زمان تصنیفش. در مورد هر یک، اقوال مختلفی ذکر شده که گاه بالغ بر بیست و چهار قول می‌شود. مؤلف کتاب یوشع، کتاب داوران، کتاب ایوب، زبور داود، کتاب جامعه و... مشخص نیست و در مورد مصنف‌های دیگر کتب اختلافات بسیاری وجود دارد (ص ۱۲۹-۱۵۰).

۲. اناجیل سند متصل ندارد: اکثر مسیحیان قائلند که انجیل متی به زبان عبری بوده، ولی نمی‌دانند چه کسی آن را از زبان عبری به زبان یونانی ترجمه کرده و آیا ترجمه مثل اصل، اصالت دارد؟ و وقتی حال مترجم را ندانیم از کجا اعتماد کنیم که عین عبارات را ترجمه کرده و در آن دخل و تصرف نکرده است؟

در برخی از ابواب و آیات انجیل مرقس و لوقا، بین علمای مسیحی اختلاف وجود دارد و معلوم نیست مصنف انجیل یوحنا همان یوحنا معروف باشد؛ زیرا در متن انجیل یوحنا، از یوحنا به صیغه غایب یاد می‌شود و از نظر ادبی با رساله یوحنا اختلاف فاحشی دارد. همچنین هشت رساله از رسائل عهد جدید تا سال ۳۶۳ میلادی مشکوک بود و سپس پذیرفته شد.

نکته دیگر این‌که تا قرن شانزدهم میلادی ترجمه یونانی معتبر و ترجمه عبری محرف شناخته می‌شد و از قرن شانزدهم (ظهور آیین پروتستان) به عکس گردید و عبری معتبر، و یونانی محرف شناخته شد. با این اوصاف، آیا می‌توان به مطالب اناجیل و عهدین اعتماد کرد و آن را وحی و بدون اشتباه و تحریف دانست؟

فصل سوم: عهدین پر از اغلاط و دارای اختلافات بسیار است: نویسنده نخست به اختلافات کتاب عهد عتیق و عهد جدید پرداخته و با تطبیق آیات آنها با یکدیگر به یکصد و بیست و پنج اختلاف اشاره کرده است. این اختلافات در احکام، اسباط بنی اسرائیل، تعداد اولاد آنها، تواریخ و امور جاری یهودیان است که به خاطر جزئی بودن آنها از ذکرشان خودداری کرده، فقط به دو نمونه بسنده می‌شود؛ مؤلف کتاب می‌نویسد: «فقط در نَسَب حضرت عیسی (ع) شش اختلاف در آیات عهد جدید وجود دارد و یا بنابر انجیل متی، از داود تا مسیح ۲۶ نسل و بنابر انجیل لوقا ۴۱ نسل وجود دارد». جلد اول کتاب با بیان این اختلافات به پایان می‌رسد.

مصحح کتاب، دکتر ملکاوی، جلد دوم کتاب را با بخش دوم از فصل سوم که در بیان اغلاط عهدین است شروع کرده. ملا رحمت الله هندی یکصد و ده غلط، راکه بیشتر آنها

از اناجیل است، بیان کرده، می نویسد: «این اغلاط غیر از اغلاطی است که در بخش نخست یعنی در بخش اختلافات ذکر کردیم»؛ زیرا در بخش نخست با مقابله کتب عهدین به این اختلافات و اغلاط رسیدیم و در این بخش به اغلاطی که با واقع، عقل، تاریخ، عرف یا ریاضیات و علوم دیگر در تعارض است، اشاره می کنیم. برای مثال می توان به این نکته اشاره کرد که بنابر تصریح سفر خروج، اقامت بنی اسرائیل در مصر ۳۴۰ سال بوده است، حال آنکه در واقع ۲۱۵ سال بوده است؛ یا در سفر اعداد آمده که مردان بالای بیست سال بنی اسرائیل غیر از لایوان، ششصد هزار نفر بوده که با احتساب زنان، کودکان و لایوان باید بالای چند میلیون نفر باشند، حال آنکه این امر با واقع منطبق نیست.

فصل چهارم: ادعای الهام تمام کتاب ها یا تمام مطالب مندرج در عهدین ادعایی است بدون دلیل: نویسنده در این فصل به هفده دلیل، الهامی بودن عهدین را مورد نقد قرار داده:

اغلاط معنایی زیاد که یا از روی قصد یا سهو کاتب صورت گرفته است؛ اغلاط تاریخی و ظاهری که ۱۱۰ عدد از آنها را بیان کردیم؛ تحریفات عمدی که به یکصد مورد آن در باب دوم اشاره خواهیم کرد؛ اختلاف کاتولیک ها و پروتستان ها در تعداد کتاب ها؛ اقرار برخی از بزرگان مسیحی مبنی بر عدم وحی و الهامی بودن برخی از کتب؛ وجود کتب آپوکریفایی یا ثانوی؛ اقرار برخی از شارحان کتاب مقدس بر این که تمام کلمات و اقوال مندرج در کتب عهدین الهامی نیست؛ اقرار قدمای مسیحی بر عدم مصونیت حواریون؛ اختلاف مسیحیان در نحوه برخورد روح القدس با حواریون و این که آیا او عین الفاظ را تعلیم می داده یا معانی آنها را؛ اعتقاد برخی به این که حضرت موسی (ع) قبل از نبوت، سفر تکوین را نوشت؛ و همه مواردی که در نقد تاریخی کتب عهدین نوشته شده به تواتر معنوی این نکته را به اثبات می رساند که انجیل مقدس و الهامی نیست؛

همچنین وجود انجیلی بنا به تصریح مسیحیان به نام انجیل مرجع که اناجیل دیگر را از آن گرفته اند، نشان می دهد که اناجیل ملهم نبوده و آنها را از روی متن دیگری نوشته اند که آن متن از بین رفته است. به عبارت دیگر انجیلی که قرآن از آن یاد می کند از بین رفته است و اناجیل مکتوب انسان های غیر معصوم، باقی مانده است؛

بنابراین باید پذیرفت که: انجیل اصلی که او الهامی و مقدس بوده، مفقود شده است؛ در اناجیل کذب راه یافته است؛ در اناجیل تحریف صورت گرفته است؛ اناجیل اربعه قبل از قرن دوم مورد قبول نبوده است.

پس قرآن صادق است که فرموده: «ما انجیل و تورات را فرو فرستادیم» و این یهودیان و مسیحیان بودند که در آن تحریف نموده، عهدین را بازنویسی کردند و چون قرآن نسبت به تکذیب یا تصدیق مطالب تورات و انجیل فعلی ساکت است، ما هم سکوت کرده، تکذیب یا تصدیق نمی‌کنیم؛ اگر مطالبش مطابق قرآن بود، می‌پذیریم وگرنه رد می‌کنیم. مؤلف در ادامه به روایات و دیدگاه‌های علمای اسلامی در زمینه پذیرش یا عدم پذیرش مطالب عهدین پرداخته که از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

باب دوم: وقوع تحریف در عهدین

ملا رحمت الله هندی با تقسیم تحریف به معنوی و لفظی، می‌نویسد: «ما با مسیحیان در تحریف معنوی اختلافی نداریم؛ زیرا آنان نیز معتقدند که یهودیان در تفسیر عهد عتیق، مرتکب تحریف معنوی شدند. آنچه پروتستان‌ها منکر آن هستند، تحریف لفظی در سه بخش است: تحریف لفظی به تبدیل؛ تحریف لفظی به زیاده و تحریف لفظی به نقصان. نویسنده در بخش تحریف لفظی به تبدیل، در ابتدا با توصیف نسخه‌های مشهور عهد عتیق نزد اهل کتاب می‌نویسد: «سه نسخه از عهد عتیق نزد اهل کتاب مشهور است: نسخه عبری که یهودیان و پروتستان‌ها آن را قبول دارند؛ نسخه یونانی که نزد کاتولیک‌ها و ارتدوکس‌ها معتبر است؛ نسخه سامری که نزد سامریان معتبر است که همان نسخه عبری، همراه با هفت کتاب دیگر است.»

وی در ادامه با مقایسه این سه نسخه، به تحریفات لفظی از نوع تبدیل اشاره کرده است؛ فاصله زمانی میان خلق آدم تا طوفان نوح، در نسخه عبری ۱۶۵۶ سال، در نسخه یونانی ۲۲۶۲ سال و در نسخه سامری ۱۳۰۷ سال است؛ فاصله زمانی میان طوفان نوح تا ولادت حضرت ابراهیم (ع) در عبری ۲۹۲ سال، در یونانی ۱۰۷۲ سال و در سامری ۹۴۲ سال است.

مؤلف در لابه‌لای این شواهد مطالب ذی‌قیمتی را نیز بیان کرده که به یکی از آنها اشاره می‌کنیم. وی در صفحه ۴۴۸ می‌نویسد: «جمهور اهل کتاب معتقدند که سفر اول و

دوم از اخبار ایام را عزرا به کمک حجّی و زکریا نوشته است؛ زیرا کتب مقدس در حمله بخت النصر از بین رفت. همچنین پروتستان‌ها معتقدند که انبیاء از گناه، خطا و نسیان مصون نیستند، اما در تبلیغ دین و تحریر آن از خطا مصونند و حال آنکه ما در اینجا ثابت کردیم که عزرا در موارد متعدد اشتباه کرده است و گاهی اشتباهات، به خاطر طرح مسئله‌ای در دو مکان مختلف است. پس چگونه پیامبری معصوم - حداقل در تبلیغ - این همه خطا کرده است؟».

ملا رحمت الله هندی در بخش تحریف لفظی به زیاده نیز به چهل و پنج شاهد اشاره کرده و آنها را دلیل افزودن برخی مطالب به عهدین می‌داند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. وی اضافه شدن چندین کتاب بالاخر هشت کتاب در سال ۳۲۵ میلادی به عهد عتیق و هفت کتاب به عهد جدید در سال‌های بعد را مهم‌ترین نشانه تحریف به زیاده دانسته، می‌نویسد: «کدام تحریف به زیاده، بیشتر از این‌که کتاب‌های مشکوک المؤلف و مشکوک‌المحتوا یک‌باره از کتب الهامی و وحیانی شوند؟»

مؤلف در ادامه به شواهدی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد تورات نوشته حضرت موسی (ع) نیست (ص ۴۷۵ و ۴۷۹ و ...) و می‌نویسد: «اکثر عباراتی که دلالت بر زمان دارند، مثل «تا امروز، الحال، در این هنگام» الحاقی است و نشانه تحریف به زیاده است؛ زیرا این عبارات حاکی از زمان حضرت موسی (ع) و داوران و پادشاهان نیست و حکایت از زمان نویسنده دارد.

نویسنده سپس مؤیداتی بر سخن خود از محققان مسیحی نقل کرده است؛ از جمله: لوتر در ترجمه آلمانی کتاب مقدس برخی عبارات را حذف کرد و در ابتدای کتابش نوشت: «احدی حق ندارد در ترجمه من دست ببرد، اما سی سال بعد از مرگش تغییراتی در آن انجام دادند، زیرا مرام اهل کتاب بر تحریف و تبدیل است» (ص ۵۰۲).

نویسنده در بخش سوم، در تحریف لفظی به نقصان به بیست شاهد اشاره کرده، می‌نویسد: «در نسخه عبری کتاب مقدس، عباراتی هست که در نسخه یونانی و سامری نیست و بالعکس، که نشان از نقصان یا زیاده است. تطبیق این سه نسخه به خواننده این مطلب را القا می‌کند که غالباً عبارات یا کلمات کوتاه شده‌اند و این امر باعث از بین رفتن اعتماد و اطمینان لازم به عهدین می‌گردد، مثلاً در آیه‌ای: «ولادت هارون و موسی»، آمده و در آیه‌ای دیگر «موسی، هارون و خواهرشان» آمده است (ص ۵۲۵). یا در انجیل

متی آمده: «به ناصره رفت تا ناصری نامیده شود» ولی در جایی نداریم که حضرت عیسی (ع) را «عیسای ناصری» بخوانند (ص ۵۳۸). همچنان که سلسیوس در قرن دوم میلادی گفته است: «مسیحیان سه یا چهار بار انجیل شان را تغییر دادند».

به غیر از شواهد موجود در کتاب مقدس، تصریح افرادی همچون هورن، نشان از این دارد که برخی مواقع تحریف عمداً صورت گرفته است. هورن می گوید: «اختلاف عبارات اناجیل چهار دلیل دارد: ۱. سهو و غفلت کاتب؛ ۲. نقصان نسخه منقول عنها؛ ۳. تصحیح خیالی کاتب؛ ۴. تحریف از روی عمد و قصد». شیخ رحمت الله هندی برای تک تک این ادله شواهدی ذکر کرده است.

نویسنده در ادامه به این سؤال پاسخ می دهد که «چرا در کتاب مقدس تحریف راه یافته است؟» به باور وی، دلیل این امر چند چیز است: عدم دقت نسل دوم به بعد احبار یهودی در حفظ تورات و کتب مقدس؛ حمله بخت النصر و سوزاندن تمام کتاب ها و تخریب معبد؛ حمله رومیان و قتل عام فجیع مسیحیان؛ مخالفت های درونی و عدم اعتبار برخی از نوشته ها نزد اکثریت یا اقلیت یا گروه های معارض.

بنابراین، از تمام مطالب گذشته به این نکته می رسیم که کتب عهد عتیق و عهد جدید قبل از اسلام بدون سند متصل و قطعی، به دوران اسلام رسید و قبل از آن، تحریفاتی در آن صورت گرفته و برخی تحریفات بعد از دوران اسلام انجام گرفته است. لذا اختلاف شدید نسخه ها، نشانه بی اعتباری و عدم الهام و بالتبع عدم حجیت آنها است و اعتراف مسیحیان به تحریف از نوع نقصان و زیادت، نشانه تحریف در دین موسی و عیسی است. با اتمام بحث تحریف، جلد دوم کتاب نیز به پایان می رسد. این دو جلد در یک مجلد به چاپ رسیده است.

باب سوم: در اثبات نسخ در عهدین

در جلد سوم کتاب، مؤلف با تعریف نسخ، بحث خود را شروع کرده، می نویسد: نسخ یعنی بیان سپری شدن زمان اجرای حکم. بنابراین در قصص، تاریخ، امور قطعی عقلی، امور حسی، ادعیه و احکام واجب الذات نسخ راه ندارد، بلکه نسخ در احکام عملی است که ظاهراً مطلق است و این ظهور به خاطر عدم علم ماست. بنابراین می پذیریم که برخی از احکام تورات نسخ نشده است.

نویسنده در ادامه به برخی از احکامی که در شریعت آدم وجود داشته و در شریعت نوح نسخ شده یا در شرایع سابق بوده و در شریعت حضرت موسی (ع) نسخ شده است، اشاره می‌کند.

شیخ رحمت الله هندی معتقد است که به دلیل نسخ شریعت موسوی به دست پولس، اصل مسئله نسخ مورد پذیرش مسیحیان است، ولی سخن بر سر این است که آیا در خود مسیحیت نیز نسخ راه دارد یا خیر. مسیحیان مدعی اند که در مسیحیت چیزی نسخ شدنی نیست، اما با مراجعه به اناجیل موارد متعددی را می‌توان یافت که نسخ شده و خود مسیحیان نیز آن را پذیرفته‌اند.

باب چهارم: در ابطال تثلیث

مؤلف محترم این بخش را با ذکر مقدماتی شروع کرده، می‌نویسد: «۱. در عهد عتیق خدا واحد است و هیچ چیز شبیه خداوند نیست؛ ۲. عبادت غیر خداوند حرام است؛ ۳. در عهد عتیق اگرچه خدا شبیه مخلوقات نیست، ولی آیات زیادی در آن مشعر به جسمانیت خداوند است و آیات تنزیهی در عهد عتیق اندک است؛ ۴. رؤیت خداوند در دنیا امکان ندارد؛ ۵. مجاز در آیات بسیاری راه یافته است؛ ۶. در کلمات منسوب به حضرت عیسی (ع) اجمال و ابهام زیاد یافت می‌شود که باعث گنگی و نامفهومی عبارت شده است (ص ۷۰۸)؛ ۷. اگرچه عقل ماهیت برخی از اشیاء را نمی‌فهمد، ولی حکم به وجود، امکان و دیگر لوازمش می‌کند. همچنین عقل برخی از اشیاء را نمی‌شناسد، با این حال حکم قطعی به عدم وجود آن می‌کند؛ ۸. اگر دو قول تعارض داشت - که از حضرت عیسی مثلاً نقل شده است - یا باید آنها را تأویل کرد یا هر دو از حجیت می‌افتند. نکته این‌که تأویل نباید به ضدین بینجامد؛ ۹. وحدت و کثرت از عوارض عام وجود است که اجتماع آنها باعث اجتماع ضدین می‌شود؛ ۱۰. مسیحیان قائلند که تثلیث و توحید هر دو حقیقی است، نه این‌که یکی حقیقی و دیگری اعتباری باشد؛ ۱۱. تثلیث، مذهب و اعتقاد هیچ‌یک از انبیای سابق نبوده است...» (ص ۷۱۸).

فصل اول: ابطال تثلیث به براهین عقلی: شیخ رحمت الله هندی پس از بیان مقدمات لازمه، به ابطال تثلیث پرداخته، هفت برهان عقلی در ردّ تثلیث بیان می‌کند و می‌گوید: «۱. اگر تثلیث و توحید هر دو امر حقیقی است، اجتماع دو ضد حقیقی پیش می‌آید،

لذا واجب الوجود متعدد می شود و بنابراین باید پذیرفت که مسیحی، موحد واقعی نیست؛ ۲. اگر هر کدام از سه اقنوم مابه الامتیاز خاصی ندارد، پس سه تا معنا ندارد و یکی است و اگر مابه الامتیاز دارند، بنابراین خداوند مرکب از مابه الاشتراک و مابه الامتیاز است و هر چیزی که مابه الامتیاز دارد، محدود است. بنابراین در نظر مسیحیان خداوند باید مرکب و محدود باشد؛ ۳. اگر مابه الامتیاز صفت کمال باشد، چون مابه الامتیاز است پس هر سه اقنوم ندارند، بنابراین صفتی مشترک نیست و برخی از اقنوم ها صفت کمال را ندارند که نقص است، و اگر صفت کمال نیست، پس خداوند دارای صفت نقص است؛ ۴. پسر که متجسد گردیده، محدود است و پدر نامحدود؛ چگونه امکان دارد محدود با نامحدود متحد شود؛ ۵. پدر مجرد است و قدیم، اما پسر مادی و حادث؛ چگونه امکان دارد قدیم و حادث و مجرد و ماده باهم متحد شوند. این انقلاب است و انقلاب محال؛ ۶. پسر ممکن الوجود است و پدر واجب الوجود؛ چگونه ممکن است که واجب در ممکن حلول کند؟؛ ۷. پروتستان ها به کاتولیک ها ایراد گرفته اند که چگونه امکان دارد که در عشای ربانی نان و شراب، گوشت و خون مسیح شود. حال از خود پروتستان ها می پرسیم: اگر تبدیل شدن نان به گوشت و شراب به خون محال است، چگونه می پذیرید که توحید در عین تثلیث و تثلیث در عین توحید محال نیست؟

فصل دوم: در ابطال تثلیث با تمسک به اقوال مسیح: نویسنده کتاب در این فصل به نقد تثلیث مسیحیت با تأکید بر برخی از آیات عهد جدید پرداخته، نشان می دهد که برخی از اعمال و اقوال حضرت عیسی (ع) نشان می دهد که وی خدا نیست، بلکه بشر و فرستاده خدا است. برای نمونه، در آیه ۳ از باب ۱۷ انجیل یوحنا آمده است که مسیح رسول خداست؛ در انجیل مرقس باب ۱۲ آمده است که مسیح وصیت کرد که خدا یکی است و معبودی غیر از او نیست؛ در انجیل مرقس آیه ۳۲ باب ۱۳ آمده آن ساعت [قیامت] را پسر هم نمی داند مگر خدا (که لازمه آن بینونت بین خدا و پسر است)؛ استغاثه های متعدد پسر به درگاه خدا نشان می دهد که او هیچگاه برای خود ربوبیت قائل نبود، مثل: خدایا چرا مرا ترک کردی؛ در رساله اول به تیموتائوس در باب اول، آیه ۱۷ آمده است که خدا فانی و دیده نمی شود، ولی در آیه دیگر آمده است که عیسی مُرد و بعد از موت، زنده شد و سپس داخل جهنم شد که این دو آیه باهم متعارض است؛ در آیه ۱۷ از باب ۲۰ انجیل یوحنا آمده است که من به سوی خدای خود سفر می کنم...

یا در آیه دیگر آمده است که پدرم بزرگ‌تر از من است... یا در آیه دیگر آمده است: این سخن من نیست، بلکه سخن پدری است که مرا فرستاده است؛ و تمام آیاتی که مسیح خود را پسر انسان لقب داده، مشعر به این مطلب است که او خدا نیست.

فصل سوم کتاب، در ابطال ادله نقلیه بر الوهیت مسیح است. شیخ رحمت الله در این فصل به نقد آیاتی می‌پردازد که از آنها الوهیت مسیح استنباط می‌شود و در مقدمه می‌فرماید: «کلام یوحنا مملو از کنایه و مجاز است و اکثر عبارات انجیل یوحنا احتیاج به تأویل دارد؛ همچنان که اکثر عبارات منقول از حضرت عیسی (ع) اجمال دارد. ام مسیحیان - با این که انجیل یوحنا مملو از کنایه و مجاز است - توجه خاصی به آن داشته و آن را مبنای تفکر خود قرار داده‌اند و مجاز را حقیقت گرفته و به اشتباه افتاده‌اند...». این آیات عبارت است از: الف: آیاتی که لفظ پسر خدا بر مسیح اطلاق شده است که اولاً معارض است با آیاتی که از مسیح با عنوان پسر انسان یاد شده است. ثانیاً: معنای پسر در این آیات مجازی است و خود انجیل نیز بر آن صحه گذاشته است. ب: در انجیل مرقس آیه ۳۹، باب ۱۵ آمده است: «به درستی که این انسان پسر خداست»؛ چنان که در آیات لقب پسر شیطان برای افراد طالح به کار رفته است، این آیات بسیارند و نشان می‌دهند که اضافه در این عبارات به نحو مجاز است. ج: در انجیل یوحنا، آیه ۲۳، باب ۸ آمده است «شما از پایین و من از فوق‌ام. من از این عالم نیستم». این عبارت نشان می‌دهد که مسیح انسان نیست؛ جواب: این عبارات درباره شاگردان مسیح نیز به کار رفته است. بنابراین باید بپذیرید که آنها هم خدایند و حال آن‌که هیچ‌یک از مسیحیان به این معتقد نیستند. د مسیح فرموده است: «هر کس مرا می‌بیند، پدر را نظاره می‌کند» که نشان می‌دهد او همان پدر است که متجسد شده است؛ جواب: دیدن خداوند در دنیا نزد مسیحیان محال است بنابراین در اینجا دیدن به معنای دیدن با چشم نیست، بلکه به معنای معرفت است، یعنی هر کس مرا بپذیرد و مرا بشناسد، خدا را شناخته است. دیگر این که آیات بسیاری با این آیه متعارض است».

مصنّف در پایان این باب می‌نویسد: «اگر تمام اینها صحیح هم باشد، باز اقوال حواریون است نه خود مسیح. دیگر این که با اثبات تحریف در اناجیل، چگونه می‌تواند اعتماد کرد که این اقوال از حواریون است، زیرا ما معتقدیم مسیح و حواریون از این اقوال مبرا هستند و آن را کفر می‌دانند».

باب پنجم: در اثبات این که قرآن کلام خداست و ردّ اقوال کشیشان در این باب: نویسنده کتاب در این بخش به بیان معجزه بودن قرآن پرداخته، از این طریق اثبات می کند که قرآن کلام خداست. وی در این زمینه از بلاغت، فصاحت، تحدی قرآن، اخبار به غیب، اخبار صحیح از اُمم سابق، کشف اسرار منافقان، وجود معارف جزئی، عدم وجود اختلاف و غلط در قرآن و الفاظ کم با معنای زیاد، به عنوان ادله اعجاز قرآن و کلام خدا بودن قرآن یاد کرده است.

فصل دوم: ردّ شبهات مسیحیان بر قرآن: در این جا، شیخ رحمت الله به پنج شبهه مهم اشاره کرده و به نقد و ردّ آنها پرداخته است. اولین شبهه این است که قرآن دارای بلاغت عالی نیست و اگر بپذیریم که عالی است، دلیلی بر اعجاز قرآن نمی شود؛ زیرا در این صورت باید بپذیریم که تمام آثاری که دارای بلاغت عالی است، معجزه است؛ جواب: تحدی قرآن نشان از آن دارد که بلاغت فوق تصور و توان بشر است. دیگر این که مجموعه ادله، دلیل اعجاز است، نه فقط بلاغت.

دومین شبهه این است که چون در برخی مواضع، قرآن با کتاب مقدس مخالف است؛ لذا باید در کلام خدا بودن قرآن تردید کرد؛ جواب: ثابت شد که در کتاب مقدس تحریف صورت گرفته و این اختلاف می تواند به خاطر تحریف در عهدین باشد. دیگر این که نسخ در تمام ادیان پذیرفته شده و این اختلافات می تواند از نوع نسخ باشد.

سومین شبهه خود دارای سه شبهه است که مهم ترین شبهات را در خود جای داده است: الف: بنا بر تصریح قرآن هدایت و ضلالت در دست خداست. پس انسان ها اختیاری در این زمینه ندارند؛ ب: بهشت دارای حور و قصور است؛ ج: جهاد با کفار واجب است و چون اینها قبیح است، پس کلام خدا نیست. نویسنده با اذعان به این که این شبهات، قوی ترین شبهه ها بوده و در اکثر کتاب های مسیحیان آمده است، در جواب می نویسد: «در عهد عتیق و عهد جدید نیز آمده است که هدایت و ضلالت در دست خداست. دیگر این که این به معنای جبر مطلق نیست و یقیناً در خَلْقِ شَرِّ حکمتی نهفته است». لازم به ذکر است که در این جا نویسنده کتاب، فقط به جواب نقضی پرداخته و از جواب حلی طفره رفته است و البته باید به وی حق داد، زیرا معتقد به مبانی کلامی اهل سنت است و قائل به کسب یا جبر ناخالص است. اما طبق مبانی کلام شیعی می توان به این پرسش، جواب حلی داد: طبق نظر ما انسان دارای اختیار بوده و هدایت و ضلالت به

معنای نشان دادن راه‌های ضلالت و هدایت است. نیز شرّ در عالم یا بالعرض است یا بالقیاس و ما شرّ ذاتی نداریم.

شیخ رحمت الله در جواب ایراد دوم از شبهه سوم می‌نویسد: «عقل، قبیح نمی‌داند که بهشت دارای حور و قصور باشد؛ زیرا همه انسان‌ها توان لذت بردن از لذایذ معنوی را ندارند. دیگر این‌که بهشت فقط دارای لذات جسمانی نیست و رضوان الله دارد که برای انسان‌های معنوی بوده که از لذات جسمانی لذت نمی‌برند. پس بهشتی که دارای لذات جسمانی و معنوی است، بهتر از بهشتی است که دارای یک لذت است».

شبهه چهارم: قرآن دارای اموری که روح را جلا دهد، نیست. جواب نویسنده این است که روح به اخلاق، اعتقادات کامل و اعمال صالح جلا می‌یابد که تمام این امور در قرآن وجود دارد.

شبهه پنجم این است که آیات جهاد با آیه لا اکراه فی الدین در تعارض است. جواب نویسنده این است که آیه لا اکراه به وسیله آیات جهاد نسخ شده است. این پاسخ جای تأمل دارد؛ گویا نویسنده جهاد را به معنا یا شامل جهاد ابتدایی و الزام به پذیرش عقیده دانسته است؛ حال آن‌که بنا به گفته محققان سیره نویس پیامبر اکرم هیچ‌گاه ابتدای با جنگ ننموده و الزام به عقیده نکرده است. بنابراین ادعای نسخ آیه نفی اکراه غیر ضروری و بلکه نابجا است.

شیخ رحمت الله فصل سوم از باب پنجم را به اثبات صحت احادیث نبوی، که در صحاح سته آمده، اختصاص داده است که خوانندگان را به اصل کتاب ارجاع می‌دهیم و ی‌همچنین فصل چهارم از باب پنجم را به دفع شبهات مسیحیان نسبت به احادیث نبوی اختصاص داده است.

باب ششم: در اثبات نبوت پیامبر اسلام

جلد چهارم کتاب با باب ششم که در اثبات نبوت پیامبر (ص) و دفع مطاعن است، شروع می‌شود. نویسنده به تفصیل به این بحث پرداخته و پیرامون پنج دلیل عمده در اثبات پیامبر اسلام بحث کرده است که عبارت است از:

۱. ظهور معجزات زیاد از قبیل اخبار به مغیبات، افعال اعجازی مثل معراج، ده نیم‌کردن ماه (شق القمر)؛

۲. اخلاق پیامبر که مهم‌ترین عامل در جذب عرب‌ها به وی بود؛
۳. شریعت کامل که باعث کمال جسمی و روحی انسان می‌شود، برخلاف مسیحیت که رهبانیت را ترویج می‌کند، ولی اسلام دنیا و آخرت را جمع کرده است؛
۴. گسترش دین اسلام در زمانی اندک با این‌که در میان اقوامی بود که فرهنگی نداشتند؛
۵. بشارت انبیای پیشین به آمدن وی که در کتب عهد عتیق و عهد جدید به آن اشاره شده است، ولی مسیحیان نمی‌خواهند آن را بپذیرند و آن آیات را به نحوی تأویل کردند که به سود آنهاست.

نویسنده کتاب بعد از تفصیل این مطلب، هیجده بشارت را بیان می‌کند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. در باب ۱۸ سفر تثئیه آمده است: «به زودی پیامبری مثل تو در میان برادرانت می‌فرستیم». این عبارت نه اشاره به یوشع است - همچنان که یهودیان گویند - و نه به حضرت عیسی - همچنان که مسیحیان گویند اشاره دارد؛ زیرا یوشع مثل حضرت موسی (ع) نبود و حضرت عیسی «در میان برادرانت» نبود. در باب ۳۲ سفر تثئیه و باب ۲۱ سفر تکوین از «جبل فاران» یاد شده که با توجه به آیات دیگری که درباره این موضوع آمده، این نکته به دست می‌آید که اسماعیل و مادرش منظور این آیات است که از نسل آنها پیامبری خواهد آمد. نویسنده به تفصیل و با ردّ شبهات مسیحیان به این بشارات پرداخته که این اشاره تاب نگارش همه آنها را ندارد.

فصل دوم، در دفع مطاعن است: شیخ رحمت الله در ابتدا به دیدگاه مسیحیان پروتستان در باب عصمت انبیاء پرداخته و اثبات می‌کند که مسیحیان معتقدند که انبیاء گناه کبیره انجام می‌دهند؛ بنابراین برخی مطاعنی که درباره حضرت محمد (ص) نقل کرده‌اند و نشان از عدم عصمت وی دارد، بنابر اصول آنها هیچ قدحی نسبت به پیامبر اسلام محسوب نمی‌شود، اما با این حال ما به جواب از آن مطاعن پرداخته، آنها را ردّ می‌نماییم.

پروتستان‌ها قائلند که اسلام به شمشیر رواج یافته است، ولی این ادعایی غیر صحیح است. مؤلف در اینجا کمی از جواب طفره رفته و سریع به افعال پروتستان‌ها پرداخته و می‌نویسد: «اینها افعالشان غیر از اقوالشان است»، و در ادامه به افعال غیر اخلاقی کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها پرداخته و تاریخ آنها را به تفصیل بیان کرده است؛ اما در ادامه با اشاره به امان‌نامه عمر بن خطاب به مسیحیان شام، عملکرد مسلمانان را اخلاقی دانسته،

می نویسد: «شریعت محمدی بر آن است که کافران در ابتدا با موعظه حسنه به اسلام فرا خوانده می شوند. اگر قبول نکردند و اهل کتاب بودند، به صلح فرا خوانده می شوند و باید در پناه حاکم مسلمان جزیه دهند و از حاکم مسلمان اطاعت کنند و با توافق بر صلح، خون و مال و ناموس و آبرویشان محفوظ است. اما اگر صلح را نیز نپذیرند با شروطی که در فقه اسلامی آمده است با آنها می جنگیم و این حکم شریعت موسوی نیز بوده است. رفتار حسنه مسلمانان نسبت به نصارای شام در تواریخ خود مسیحیان نیز منعکس شده است. دیگر این که خود مسیحیان که اکنون دم از قبیح بودن جهاد می زنند، جنگ های صلیبی را به راه انداختند و چقدر انسان را به صورت غیر اخلاقی از دم تیغ گذراندند، نویسندگان در توجیه اصل جهاد می نویسند: «اصلاح عقاید مهم تر از اصلاح اعمال است و تجربه تاریخی به ما آموخته است که انسان کمتر حق را از روی اختیار می پذیرد و غالباً تابع تقلید آباء و اجداد خود است. بنابراین، اصل جهاد برای اصلاح عقاید تشریح شده است».

طعن دیگری که به پیامبر اسلام زده شده است، مسئله تعدد زوجات پیامبر است. مسیحیان گویند: پیامبر اسلام این همه همسر اختیار کرد، ولی به مسلمانان فقط اجازه چهار همسر را داد و همسرانش را به پیروانش حرام کرد. نویسندگان در جواب می نویسند: «۱. تزویج بیشتر از یک زن در تمام شرایط پیشین جایز بوده است؛ ۲. برخی از ازدواج های پیامبر به خاطر از بین بردن عادت زشت جاهلی بوده است، مثل ازدواج حضرت با زینب، همسر زید و پسر خوانده پیامبر؛ ۳. ازدواج های متعدد پیامبر قبل از تشریح چهار همسر بوده است؛ ۴. تحریم زنان پیامبر از سوی خدا بوده و پیامبر در آن دخالتی نداشته است؛ ۵. ازدواج های متعدد پیامبر بعد از رحلت خدیجه و در زمان پیری بوده که بیشتر وجهه سیاسی داشته است. نویسندگان در این فصل به جای این که به مطالب مطاعن پردازد، بیشتر به امور جانبی پرداخته و نشان داده است که مسیحیان و یهودیان نیز همین مشکلات را دارند».

وی در پایان می نویسد: «من از پیروان ادیان متعجبم که اعتقادی را در دین دیگر نمی پسندند، در حالی که عین آن یا شبیه آن در دین خودشان وجود دارد». نویسندگان اشاره به مطالبی دیگر در عصمت پیامبر اسلام، کتاب خود را به پایان می برد.